

آیا واشنگتن در حال از دست دادن آمریکای لاتین است؟

گزینش و ترجمه بهزاد مالکی

مقدمه: شکست رفاندوم اصلاح قانون اساسی در ونزوئلا در ۲۰۰۷، نقطه توقفی است که از آنجا می توان به بازنگری تحولات آمریکای لاتین و بویژه ونزوئلا پرداخت .. از اواخر سال ۱۹۹۰ ایالات متحده در آمریکای لاتین دچار ضربات پی در پی گردیده است... پروژه ی بازار مشترک بزرگ از آلاسکا تا سرزمین آتش (در جنوبی ترین نقطه ی قاره ی آمریکا) و طرح منطقه ی آزاد داد و ستد به نتیجه نرسیده و در پی آن حکومت های چپ میانه و رادیکال در کشورهای آمریکای لاتین مستقر گردیده اند. امروز ما شاهد استقرار این حکومتها در آرژانتین، بولیوی، برزیل، شیلی، کوبا، اکواتور، نیکاراگوآ، اروگوئه، و ونزوئلا هستیم. چنان که کوستاریکا، گواتمالا، پاناما و پرو از حکومت های میانه ی چپ از نوع سوسیال دموکراسی برخوردارند. پروژه ی اتحاد انرژی بین ونزوئلا، بولیوی و آرژانتین، و نیز تأسیس بانک جنوب در مقابله با تمهیدات بانک جهانی و صندوق بین المللی پول آلترناتیو بولیواریائی (اتحاد بین بولیوی، کوبا، نیکاراگوئه و ونزوئلا) و طرح «سوسیالیسم قرن بیست و یکم» در کاراکاس، لاپاز و کیتو، از جمله طرح های هستند که (شاید بتوان گفت) پیشروی ایالات متحده را در آمریکای لاتین سد کرده اند. ایالات متحده برای مقابله با این پروژه ها به امضای قراردادهای دوجانبه ی تجارت آزاد و مشروعیت بخشیدن به حق «دخالت دموکراتیک» و امضای مقاله نامه های نظامی بنام مبارزه با تروریسم و قاچاق مواد مخدر اقدام نموده است.

از سوی دیگر آمریکا شکل حضور نظامی اش را در آمریکای لاتین تغییر داده و بعد از بسته شدن پایگاه های نظامی اش در پاناما و پورتوریکو، با کمک تکنولوژی های جدید به ایجاد پایگاه های محدود ولی مجهز مبادرت کرده، و منطقه ی آمریکای لاتین را زیر حفاظت رادارهای ثابت و متحرک قرار داده است و با سبک تر کردن و افزایش تحرک آنها بردشان را تقویت نموده است. این عملیات که زیر عنوان cooperation security location C.S L قرار داشتند، تغییر نام داده و اکنون (F.O.L) operation location Forward نامیده میشوند آنها در مناطقی چون مانتا (اکواتور)، آنتیل هلند، سالوادور مستقر شده اند و در کلمبیا و پرو مورد آزمایش قرار گرفته و طرح ایجاد آن در آینده ای نزدیک در پاراگوئه مرز بولیوی در دست مطالعه است...

در این راستا، انتقال ستاد رهبری جنوب از پاناما به میامی دارای معنای خاصی است. این ساختار نظامی SOUTH COM اصلی ترین ابزار نظامی آمریکا در آمریکای لاتین محسوب میشود و مستقیماً کمک های نظامی و احتمالاً غیر نظامی را سازمان میدهد و دیگر سازمان های غیر نظامی نظیر آژانس کمک به رشد و یا آژانس کمک های کشاورزی را پشت سر گذاشته، بدین ترتیب برای ارتباطاتش به اجازه کنگره نیاز ندارد. این ساختار بین سالهای ۱۹۹۱ و ۲۰۰۷-۷,۳ میلیارد دلار به دولت های آمریکای لاتین کمک های نظامی و پلیسی کرده است.

ایالات متحده برای بزانو در آوردن کشورهای «شورشی» و «خشن» آمریکای لاتین، استراتژی خود را با وسایل مختلف دنبال میکند:

در ابتدا آمریکا سعی کرد در داخل (سازمان دولتهای آمریکائی) سیاست خود را به پیش برد. در این سازمان بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر هماهنگی ای بر سر دفاع از «دموکراسی» به هروسيله ای با زور یا دخالت خارجی، بوجود آمده بود.

اما سیاست مزورانه ی ایالات متحده زیر نظر دونالد رامز فلد با توجه به موازنه ی جدید قدرت در آمریکای لاتین، با مشکل روبرو شد، تا جایی که در سی و هفتمین جلسه ی این سازمان در پاناما، کوندولیزا رایس مجبور شد مجلس را ترک کند. زیرا پیشنهاد او برای فرستادن کمیسیون تحقیق به ونزوئلا برای بررسی

چگونگی بسته شدن يك كانال تلویزیون خصوصی (رادیو- تلویزیون کاراکاس) که قراردادش به اتمام رسیده بود، مورد قبول جلسه واقع نشده بود. از اینرو ایالات متحده مجبور شده است روی سازمانهای غیر دولتی و بنیاد های رنگارنگ آمریکایی تکیه کند. US-AID (آژانس بین المللی ایالات متحده برای رشد) نقش مرکزی را در این بازی به عهده گرفته است بویژه برای کمکهای مالی و در جایی که دیپلماسی کارائی خودش را از دست داده و یا دخالت نظامی با مخاطره همراه است، این بنیادها ابزار مناسبی برای اجرای سیاستهای آمریکا محسوب میشوند. نمونه این دخالتها را در ونزوئلا می یابیم که بنیاد «سازنده دموکراسی» و «انستیتو جمهوری بین المللی» برهبری جان مک کین (کاندیدای جمهوری خواهان در انتخابات ریاست جمهوری) در میان ۵ سازمان غیر دولتی (وابسته به آمریکا) بودجه ی US-AID را برای کمک به مخالفین دولت ونزوئلا تأمین میکنند. جورج بوش بعد از کودتای نا فرجام ۲۰۰۲ علیه چاوز، پیشنهاد کرد برای بررسی راههای مسالمت آمیز جهت تغییر رژیم در ونزوئلا، دفتر «انتقال قدرت» در کاراکاس ایجاد شود. هم چنین بخش عمده ای از کمکهای آمریکا در کشور «شورشی» دیگر آمریکای لاتین یعنی بولیوی - متمرکز گردیده که صرف حمایت از مخالفین دست راستی حکومت میگردد که بر چهار ایالت این کشور مسلط هستند و دولت مورالس را دچار بی ثباتی کرده اند. این استراتژی آشکار با تشکیل و گسترش سازمانهای نظامی موازی برای سرکوب و سازمان دادن عملیات تروریستی علیه دهقانان شورشی و گروههای چریکی تکمیل گردیده است. نمونه ی بارز آن را در کلمبیا شاهدیم. با این مقدمه میتوان به آسانی تصور کرد که انقلاب ونزوئلا، بولیوی و جنبش چپ بطور کلی در آمریکای لاتین با چه مشکلاتی روبرو است. دولت چاوز از داخل حکومت و بخش اداری آن، توسط جناحی از بوروکراتها و نظامیانی که در ساختار دولتی رژیم گذشته حضور داشته اند تضعیف میشود و از خارج حکومت، توسط اپوزیسیونی متشکل از صاحبان سرمایه و زمینداران بزرگ و کلیسای پر قدرت ونزوئلا که به کمکهای مالی و تبلیغاتی آمریکا وابسته اند، تهدید میگردد. این اپوزیسیون با وجود ۸ سالی که از انقلاب اعلام شده چاوز گذشته، هنوز اصلی ترین روزنامه ها و رادیو و تلویزیون خصوصی را در دست دارد و با برخورداری از ضعفهای رژیم چاوز و اشتباهات آن، پایه های اجتماعی خود را در میان خرده بورژوازی شهری و بانز نشسته هایی که حسرت گذشته دارند و بورس بازان و زمین خوارانی که منافعشان را در پروژه سوسیالیسم آینده در خطر می بینند، گسترش داده اند و قادرند بدین وسیله نه تنها به خرابکاری اقتصادی و سازماندهی کمبودهای مصنوعی و تعطیل دائم یا موقت کارخانه ها دست یازند، بلکه به تظاهرات و آکسیونهای خیابانی و برخورد با پلیس نیز پردازند و در این راه، اقلیتی از دانشجویان دست راستی هستند که به آنها کمک میکنند. این حوادث یادآور ماههای قبل از سقوط آئنده در شیلی در ۱۹۷۳ و سقوط ساندینیست ها در نیکاراگوئه است. در چنین بستری است که رفراندوم برای اصلاح قانون اساسی در ونزوئلا در ۲ دسامبر ۲۰۰۷ شکست خورد.

کشور همسایه ونزوئلا، بولیوی نیز دچار مشکلاتی از همین دست است. بویژه که در آن قدرت حاکم هنوز بر تمام کشور مسلط نیست و چهار ایالت آن در دست مخالفین دست راستی است که با طرح استقلال خود و مخالفت با تغییر قانون اساسی و سرانجام سنگ اندازی در راه تشکیل مجلس مؤسسان، حکومت مورالس را در تنگنا قرار داده اند. به نظر می آید این شرایط همه ی رژیم های مترقی و پیشرو آمریکای لاتین را، بویژه آنها ئی که در راه تغییرات عمیق اجتماعی - سیاسی گام نهاده اند، بر سر این دوراهی قرار داده که یا انقلابی را که آغاز کرده اند، گسترش داده و اصلاحات را به سرانجام برسانند یا به سخنان رفرمیست هائی تن دهند که در داخل و خارج حکومت در کمین نشسته اند، تا با سازش هائی سطحی دوباره آنها را بدامن نظم قدیمی بکشانند. از طرف دیگر، صاحب نظرانی که متن حاضر از روی نوشته های آنها تهیه شده، معتقدند مبارزه با خرابکاری های اقتصادی و تأمین مایحتاج عمومی و برقرار کردن امنیت اجتماعی و کاری و تأمین اشتغال برای ملیونها نفر که از این اوضاع رنج میبرند، جز با ملی کردن بانکها و صنایع بزرگ و بهره برداریهای عظیم کشاورزی که در خط اول جنگ اقتصادی دست راستی ها قرار دارند و بر قرار کردن کنترل و اداره ی توده ای بر آنها امکان پذیر نیست. تجربه ی ونزوئلا و بولیوی در رابطه با ملی کردن صنایع نفت و گاز و جنبش اشغال کارخانه ها و کنترل و اداره ی آنها توسط کارگران در ونزوئلا و برخی دیگر از کشورهای آمریکا ی لاتین، کمون

آواخاکا در مکزیک، پورتوالگره در برزیل، و اداره ی غیر متمرکز شهرها و دهات تحت اشغال زاپا تیستها در چیپاس توسط شوراهای منتخب مردم ، راههای چاره را نشان میدهد... اقداماتی از این قبیل به همراه تصفیه ی ارتش از عناصر ضد انقلابی و دادن امکان دفاع به ارگانهای توده ای ابزاری است که مانع از قدرت یابی مجدد دست راستی ها از طریق زور میشود.

با تقویت دموکراسی توده ای و امکان دادن به تجربه و ابتکار مردم در این زمینه، امکان مشارکت عمومی در زندگی سیاسی فراهم میشود و با تقویت سازمانهای مستقل کارگری و دهقانی و برقراری کنترل و اداره ی مردمی در همه ی سطوح، می توان و باید جلوی رشد بوروکراسی - و فسادی که انقلاب از جانب آن تهدید میشود - گرفته شود.

البته چشم انداز یک سوسیالیسم قرن ۲۱ (که شعار ونزوئلا ست) تنها در یک وحدت قاره ای قابل تصور است، و بدون حضور آن شاهد شکست آن خواهیم بود. تجربه ی کوبا مثال خوبی است، پس از سقوط شوروی و قطع کمکهای آن، کوبا در یک موقعیت بسیارضعیفی برای دفاع از خودش در مقابل تغییرات اقتصاد جهانی قرار گرفت. ولی پس از تغییر رژیم های آمریکای لاتین و عقد قراردادهای دو جانبه و چند جانبه با ونزوئلا ، بولیوی و نیکاراگوئه، توانست اندکی سر بلند کند و پروژه های دراز مدتی را در امر مسکن و تأمین مواد غذایی فراهم آورد. به عقیده برخی از نویسندگان چپ، تنها راه برون رفت کوبا از بحران ساختاریش، در هم آمیزی اقتصاد آن با اقتصاد سایر کشورهای آمریکای لاتین است که با شعار سوسیالیسم به میدان آمده اند. این مقدمه گزینشی است از مقالاتی با عنوان «آیا واشنگتن در حال از دست دادن آمریکای لاتین است» از ژانت هابل *Janette Habel* استاد در انستیتوی مطالعات عالی آمریکای لاتین در پاریس (لوموند دیپلماتیک دسامبر ۲۰۰۷) و «رفراندوم در ونزوئلا» از آلن وود، مارکسیست و سر مقاله نویس مجله *La riposte* (نوامبر- دسامبر ۲۰۰۷) و «تحریکات ضد انقلاب در ونزوئلا» از روزنامه نگار مارکسیست گئورگه مارتین در لاریپوست (ژانویه ۲۰۰۸).

اینک ترجمه ی کامل مقاله «اخطار جدی به ونزوئلا» را از جامعه شناس و سردبیر سایت *venezuelaanalyses.com* و نویسنده ی کتابهای متعدد در باره ی ونزوئلا - «*Gregory Wilpert*» (از لوموند دیپلماتیک ژانویه ۲۰۰۸) در زیر ملاحظه میکنید. مجموعه ای که تحلیلی از اوضاع کنونی آمریکای لاتین و بویژه ونزوئلا از دیدگاه موافقین آن بدست میدهد.

« بعد از ۱۱ بار پیروزی انتخاباتی - شکست رفراندوم - اخطاری جدی به هوگو چاوز»

اهریمن قلمداد کردن رئیس جمهور ونزوئلا - هوگو چاوز - توسط رسانه های ملی و بین المللی ، بار دیگر در مقابل واقعیت نتوانست دوام بیاورد. او که همچون یک دیکتاتور بالقوه معرفی میشود، خیلی ساده و روشن رأی « نه » شهروندان ونزوئلای را به رفراندوم تغییر بخشی از قانون اساسی، در ۲ دسامبر ۲۰۰۷ پذیرفت. این توقف ناگهانی به معنای پایان انقلاب بولیواریائی نیست، ولی طرفداران آن را به بازنگری عمیق آن فرا می خواند. هوگو چاوز از تاریخ انتخاب مجددش در دسامبر ۲۰۰۶ اعلام کرده بود که بازنگری قانون اساسی برای گذار به «سوسیالیسم قرن ۲۱» امری ضروری است. سرانجام، این پروژه ی بزرگ در ۱۵ اوت ۲۰۰۷ بعد از یک دوره ی طولانی مشورت در پشت درهای بسته و عقب افتادن های مکرر به مردم عرضه شد. این پروژه ی عظیم که در ابتدا از ۳۳ بند تشکیل میشود، مجموعه ی جامعه ی ونزوئلا را بغیر از طرفداران دو آتشه ی چاوز ، در شک و ابهام فرو برد؛ بویژه که در هنگام تشکیل مجلس ملی برای تأیید و تغییر آن ۳۶ بند دیگر به آن اضافه گردید و سر انجام اصلاحات مورد نظر بر روی تغییر ۶۹ بند قانون اساسی از ۳۵۰ بند مجموعه ی آن متمرکز گردید. اصلاحات شامل ۴ موضوع اصلی میشود: ۱- تحکیم دموکراسی مشارکتی ۲ - یکپارچگی اجتماعی ۳- *Integration Sociale* پشتیبانی از اصلاحات اقتصادی در جهت مقابله با گرایش نئو لیبرالی و سر انجام ۴ - تحکیم و تقویت قدرت حکومت مرکزی.

بند هائی که به تحکیم دموکراسی مشارکتی و برابری اجتماعی نظر داشت، با مقاومت چندانی در

افکار عمومی روبرو نگردید. در میان این پیشنهادات، گسترش قدرت شوراهای شهر که به تازگی تشکیل شده بود، بیان زنده دموکراسی مشارکتی و اعاده قدرت مردمی است که در آن به شوراهای شهر و به مردم هر منطقه شهری اجازه میدهد که سیاستها ی عمومی را تعریف، و ارزیابی کنند، و آن را انجام دهند، بر بودجه، آنها کنترل مردمی بر قرار کنند. میان این بند ها پائین آوردن سن رأی دادن از ۱۸ سال به ۱۶ و ممنوعیت هر نوع تبعیض بر مبنای جنسیت و یا وضعیت فیزیکی، بر قراری برابری بین زن و مرد در بخش دولتی، ایجاد صندوق عمومی بیمه های اجتماعی برای کارکنان مستقل و بخشهای غیر رسمی اقتصاد، آموزش عالی رایگان، و همچنین برسمیت شناختن ونزولائی هائی که منشأ آفریقائی دارند، از پشتیبانی افکار عمومی برخوردار بودند. بر عکس رفرمهای اجتماعی - اقتصادی فوق، اصلاحاتی که به قدرت ریاست جمهوری و اختیارات او مربوط میشد، چه در رابطه با مضمون واقعی شان و چه در رابطه با آنچه مخالفین بدان نسبت میدادند، نوعی نا رضایتی عمومی را دامن زد.

با ید اضافه کرد که در پیشنهاد اصلاح قانون اساسی، حذف استقلال بانک مرکزی و ممنوعیت خصوصی کردن صنایع نفتی و تسریع رفرمهای ارضی و در عین حال برپایی ساختارهای جدیدی در جهت کسب حقوق اجتماعی نوین، کم کردن ساعات کار از ۴۴ به ۳۶ ساعت در هفته و ارجحیت دادن به مالکیت جمعی، از اهمیت ویژه ای برخوردارند. سرانجام آنچه به تحکیم قدرت مرکزی مربوط میشد، مواردی را در بر میگرفت که مهمترین شان بقرار زیر است:

پیشنهاد طولانی کردن دوره ی ریاست جمهوری از ۶ به ۷ سال؛ حذف ممنوعیت انتخاب مجدد رئیس جمهور بعد از ۲ بار نمایندگی؛ بالا بردن تعداد امضاهای لازم برای تقاضای رفراندوم به ابتکار مردم (که بویژه قدرت عزل نمایندگان را توسط مردم دشوار تر میکرد)، تفویض قدرت بیشتر به ریاست جمهوری در مورد تغییر حوزه های رأی گیری شهرداری ها و بالاخره بر گماری افسران ارتش و تشدید حالت فوق العاده و یا تعلیق حقوق اطلاع رسانی در شرایط بحرانی.

بعد از ۱۱ بار انتخابات پیروزمند در سطح ملی که بدنبال انتخاب چاوز به ریاست جمهوری در ۱۹۹۸ بوقوع پیوست*، شکست رفراندوم برای قانون اساسی در ۲ دسامبر ۲۰۰۷ (با وجود اختلاف ضعیفی در حدود یک و سه دهم در صد آرا) برای چاوز يك عقب گرد جدی به حساب می آید. بعد از ۳ دسامبر رئیس دولت و یارانش به تحلیل درس هائی که از این شکست می توان گرفت پرداختند. روشن است آرائی که طرفداران چاوز در این انتخابات از دست دادند، به سمت مخالفین او نرفته، بلکه بیشتر صف امتناع کنندگان از شرکت در رأی گیری را پر کرده اند. در واقع رأی دادن به آقای چاوز در مقابل نیروهای دست راستی يك چیز است و بسیج شدن برای انتخاباتی که فایده آن روشن نبود، چیز دیگر. راه ها و شرایطی که در آن طرح اصلاحات تدوین گردید و رفراندوم برگزار شد، بهمراه ناکافی بودن مبارزه ی انتخاباتی برای توضیح و تشریح آن - بویژه توسط حزب جدید سوسیالیست واحد ونزولئا (PSUV) - دلایلی است که برای رد این اصلاحات آورده میشود.

در مرحله ی اول این پروژه در کمیته ای محدود توسط رئیس جمهور و نزدیکانش تهیه گردید. در پی آن در مجلس ملی مطرح و توسط نمایندگان جلساتی برای بحث و جلب آرا، تشکیل شد. این جلسات مشورتی که در حدود دو ماه ونیم با شتاب تدارک دیده شده بود، فقط دیدی سطحی در مورد بعضی از پیشنهادات به دست میداد و اصلاً کافی نبود. مبارزه ی انتخاباتی رسمی در توافق با متن پیشنهادی در ۲ نوامبر یعنی فقط یکماه قبل از رفراندوم شروع شد و به نظر می آید که توضیح و تشریح ارائه شده برای متنی چنین پیچیده و گسترده از نظر مردم بسنده نبوده است.

موارد زیر نمونه هائی از موضوعات مطرح شده در این متن است. که سر در گمی رأی دهندگان در فهم آن را توضیح میدهد. برقرار کردن ۵ نوع مالکیت مختلف: مالکیت عمومی (دولتی)، اجتماعی (مردمی)، جمعی (گروههای اجتماعی)، خصوصی (فردی)، و مالکیت مشترك (بین بخشهای دولتی، اجتماعی، جمعی، و خصوصی) یا نقشه ی نا روشن توزیع قدرت بین «قدرت مردمی»، «قدرت شهرداری ها»، «قدرت ایالت ها» و «قدرت ملی». و یا جایگزینی واحد جدید منطقه ای بجای واحد قدیمی که هنوز برپا ست و حذف نشده است..

در طی این دوره، مخالفین دولت چاوز کارزاری سخت در مخالفت با پیشنهاد قانون اساسی جدید را پیش میبردند، و در وارونه جلوه دادن بسیاری از جنبه های آن هیچ کوتاهی نمی کردند. بطور مثال آنها تبلیغ میکردند که حق مالکیت خصوصی بطور کلی زیر سؤال قرار گرفته؛ در حالیکه در متن پیشنهادی به هیچ وجه حذف مالکیت شخصی مورد نظر نبوده، بلکه رفم افزایش قدرت دولت در جهت سلب مالکیت از تولید کنندگان مواد غذایی در مواقع بحران کمبود، یا توزیع مجدد زمین های بزرگ اربابی (لاتیفوندا) در کادر اصلاحات ارضی را می خواست. در برخی از تراکتها و سخنرانی های مخالفین، ما شاهد کهنه ترین شعارهای ضد سوسیالیستی بودیم، مثل این که: «دولت می خواهد بچه ها را از خانواده ها جدا سازد، و سوسیالیسم را به عنوان تنها راه حل به جامعه تحمیل نماید». این شعارها از تأثیری قوی بر روی افکار عمومی بر خوردار بود. به محض گسترش این شعارها، نظر سنجی ها که ۶۰ درصد آرای موافق را نشان میدادند، سقوط کرده و چاوز که خطر رأی منفی را حس کرده بود، از وزنه ی شخصی و محبوبیتش استفاده کرده، و دادن رأی آری به اصلاحات را به معنای آری گفتن به چاوز تلقی کرد. به نظر می آید که ارزیابی چاوز از شک و تردید مردم اساساً دقیق نبوده، به ویژه که با پیوستن همسر سابق چاوز (Marisabel Rodriguez) و وزیر دفاع سابق M. Raul Baduel)) به مخالفین رفراندوم و همچنین حزب سوسیال دموکرات آقای پودموس (Podemos)) این تردیدها افزایش یافت.

علاوه بر این، بنظر می آید که کفایت سازمان اداری دولت در نزد برخی از هواداران او بزیر سؤال رفته، و رأی منفی آنها به رفراندوم، در واقع زنگ خطری است که برای رئیس جمهور به صدا در آمده است. بر طبق گزارشی که گروه دفاع از حقوق بشر منتشر کرده، بیان فعالیتهای اجتماعی که اصطلاحاً "آنها" «مأموریت» می نامند، در همهء زمینه ها چون بهداشت، آموزش ابتدائی، سواد آموزی، آموزش متوسطه، مسکن، کمکهای غذایی، توزیع زمین، ایجاد اشتغال، و تأسیس تعاونی ها به خرابی گرائیده است. اگر طبقات پائین و فقیر از اختصاص درآمد های عمومی به برنامه های اجتماعی در ۴ سال گذشته خوشحال شده بودند، امروزه از کمبود آن رنج میبرند (این در آمد ها از ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۵ از ۸،۲ درصد به ۱۳،۲ درصد تولید ناخالص داخلی افزایش یافته بود). نقطه کلیدی که مردم بر آن انگشت میگذارند، سازمان اداری و بوروکراسی و فساد عناصری است که به دایره ی قدرت نزدیک اند. کمبود مواد غذایی، خواه مخالفین آنها سازماندهی کرده باشند یا نه، کمکی به این اوضاع نکرده است. در بخش مهمی از ماههای اکتبر و نوامبر، یافتن شیر تازه محال شده بود، حتی یافتن پودر شیر و سایر مواد غذایی نیز مشکل بود.

با مرور همه ی دلایلی که بخشی از طرفداران چاوز را از شرکت در انتخابات اخیر دور نمود، می توان تصور کرد که در شرایط دیگر آنها به میدان خواهند آمد، ولی آیا واقعاً اصلاحات قانون اساسی " آنطور که عرضه شد ضروری بود؟ اقداماتی چون تأمین بیمه های اجتماعی برای کارگران مستقل، کم کردن ساعات کار، افزایش بودجه ی شهرداری ها، برابری جنسی در اداره ی سیاسی کشور، آموزش عالی رایگان، و ... را می توان از طریق قانونگذاری معمولی به اجرا در آورد. اما اقداماتی که واقعاً تغییر قانون اساسی را می طلبد عبارت بود از مسأله ی تقویت قدرت رئیس جمهوری، پایان یافتن محدودیت انتخاب مجدد رئیس جمهوری، سازمان دادن مجدد قدرت شهرداری ها، محدود کردن رفراندوم مدنی (با افزایش تعداد امضاها لازم)، بر کماری در سلسله مراتب ارتش و پلیس و سرانجام برقراری وضعیت فوق العاده...

یک جهش نوین!

با جدا سازی فوق، بنظر می آید بیشتر آنهایی که در این رفراندوم به رئیس جمهور پشت کردند، آنهایی نیستند که به مخالفین رو آورده باشند، بلکه به خاطر مخالفتشان با نظرات رئیس جمهور از او دور شده اند. به نظر آنها پیشبرد انقلاب و سمت گیری به سوی سوسیالیسم ضرورتی با افزایش قدرت رئیس جمهوری ندارد. در نزد طرفداران چاوز، توقف پروژهء اصلاح قانون اساسی، ضربه ای به پروژه ی «سوسیالیسم قرن ۲۱» است. اما دیگرانی هستند که این شکست را به فال نیک میگیرند. اگر رفراندوم با اکثریت نا چیزی برنده شده بود، بی شک مخالفین به این رأی گردن نمی نهادند و شعار تقلب در انتخابات را سر میدادند و احتمالاً دوباره با تظاهرات

خشونت آمیز ثبات مملکت را بهم می‌ریختند. امروز بدون هیچ مدرکی فریاد میزنند که نتایج رفراندوم از اینهم بیشتر بنفع آنهاست و در آن تقلب شده است. این اوضاع مانع از این نیست که فکر کنیم، یک پیروزی ضعیف بیشتر از یک شکست کم‌رنگ می‌توانست به حکومت ونزوئلا صدمه وارد آورد. شکست اخیر برای جنبش انقلابی ونزوئلا فرصتی فراهم کرد که به انتقاد از خود و تحلیل آنچه تا بحال انجام داده، بپردازد؛ فرصتی که از سال ۱۹۹۸ تا بحال بی‌سابقه بوده است. در طی این مدت طولانی، انتقادات از پائین به گوش قدرتمندان در بالا نرسیده بود، دلیل این امر را باید در رابطه ی ارگانیکی جستجو کرد که بین چاوز و جنبش برقرار شده، بطوریکه این رابطه زیر سؤال بردن رئیس جمهور را غیر ممکن میساخت. همیشه این دلیل پیش آورده می‌شد که این امر به وحدت جنبش خدشه وارد میسازد؛ وحدتی که برای مقابله با مخالفین دولت که بارها در صدد ساقط کردن رژیم برآمده بودند و به کمک آمریکا متکی هستند، ضروری بنظر می آمد... برای اولین بار بعد از ۱۹۹۸ چاوز و طرفدارانش مجبورند به تحلیل این شکست بپردازند. آنها مسلمانا" به مسأله سازماندهی سریع و پر حجم اصلاحات پیشنهادی وهمچنین خطرات و موانعی که شخصیت پردازی حول چاوز پیش آورده و نیز به دلایل موثر نبودن برخی از اصلاحات انجام شده باز خواهند گشت. پرداختن به این مسائل بی شک جهشی نوین به آنچه «سوسیالیسم قرن ۲۱» نامیده شده خواهد داد...

فوریه ۲۰۰۸

- * ۱- انتخابات ریاست جمهور در ۶ دسامبر ۱۹۹۸
- ۲- رفراندوم مجلس مؤسسان در ۲ آوریل ۱۹۹۹
- ۳- انتخابات مجلس مؤسسان ۲۵ ژوئیه ۹۹
- ۴- رفراندوم برای قانون اساسی جدید ۱۰ دسامبر ۹۹
- ۵- انتخابات بزرگ برای همهء نمایندگان از جمله رئیس جمهور در سطح ملی در ۳۰ ژوئیه ۲۰۰۰ -
- ۶- انتخابات محلی در دسامبر ۲۰۰۰
- ۷- شکست مخالفین چاوز در رفراندوم فسخ گرا برای عزل او در ۱۵ اوت ۲۰۰۴-
- ۸- انتخابات استانی در اکتبر ۲۰۰۴
- ۹- انتخابات محلی در اوت ۲۰۰۵
- ۱۰- انتخابات مجلس قانونگذاری در ۴ دسامبر ۲۰۰۵
- ۱۱- انتخاب مجدد چاوز در ۳ دسامبر ۲۰۰۶.